

• دریافت ۹۱/۱۰/۲۰

• تأیید ۹۳/۰۳/۱۳

نکات تازه درباره تصحیح جامع‌الْحکمتین ناصر خسرو

(نقد تصحیح محمد معین و هانری کربن از جامع‌الْحکمتین بر اساس تک‌نسخه ایاصوفیه)

بهمن خلیفه بناروانی*

رضا سمیع زاده**

چکیده

کتاب جامع‌الْحکمتین (تألیف: ۴۶۲ هـ.ق) ناصر خسرو (۳۹۴- ۴۸۱ هـ.ق) یکی از نوشته‌های فارسی در قرن پنجم هجری است. این کتاب بر پایه قصیده‌ای فارسی سروده‌ی خواجه ابوالهثیم گرگانی که در آن سؤالاتی فلسفی، کلامی، منطقی، طبیعی و... پرسیده، نوشته شده است. ناصر خسرو کتاب را به درخواست علی بن الاسد، امیر بدخشان نوشته و در آن سؤالات مطرح شده در قصیده را بر مبنای دیدگاه اهل دو حکمت، یعنی فلاسفه و اهل تأویل یا اهل تأیید (حکمای اسماعیلی) پاسخ گفته است. از این کتاب تا کنون تنها یک نسخه شناخته شده است که در کتابخانه ایاصوفیه در استانبول ترکیه نگهداری می‌شود. تنها تصحیح کتاب جامع‌الْحکمتین نخستین بار در سال ۱۳۳۲ هـ.ش به کوشش دکتر محمد معین و پروفیسور هانری کربن بر مبنای همان تک‌نسخه به دست آمده، انجام شده است. اکنون در این مقاله، پس از مقابله مجدد همان نسخه با متن چاپ شده، برخی نکات اصلاحی و پیشنهادهای جدید به خوانندگان عرضه می‌شود.

کلید واژه‌ها:

جامع‌الْحکمتین، ناصر خسرو، تصحیح متن.

* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

bkhalifeh1353@gmail.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

مقدمه

کتاب جامع‌الحکمتین (تألیف: ۴۶۲ هـ.ق) یکی از کتاب‌های ناصر خسرو (۳۹۴- ۴۸۱ هـ.ق) است. ناصر خسرو غیر از دیوان اشعار، چند کتاب منثور داشته که اغلب، از میان رفته‌اند و اکنون نسخه‌ای از آنها در دست نیست و آنچه به دست ما رسیده، اینهاست: زادالمسافرین، جامع‌الحکمتین، گشایش و رهایش، خوان الإخوان، وجه دین و سفرنامه. موضوع سخن ما در این مقاله، کتاب جامع‌الحکمتین است. این کتاب، شرحی است بر قصیده‌ای به فارسی که در آن پرسش‌هایی فلسفی طرح شده و ناصر خسرو به آن پرسش‌ها پاسخ گفته است. این قصیده در نوع خود در تاریخ شعر فارسی جایگاهی یگانه دارد. گوینده این قصیده به گفته ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین، خواجه ابوالهیثم احمد بن الحسن جرجانی^۱ ناصر خسرو (۱۳۶۳: ۱۷) است. ناصر خود اشاره کرده که «این قصیده آنچه به ما رسید، هشتاد و دو بیت است و اندرو نود و یک سؤال است، چه فلسفی و چه منطقی و چه طبیعی و چه نحوی و چه دینی و چه تأویلی» (همان: ۳۱۳ و ۳۱۴). البته تعداد ابیات قصیده در اصل ۸۹ بیت است و از آنجا که متن قصیده ابوالهیثم که در جامع‌الحکمتین ناصر خسرو روایت شده، به گفته خود ناصر، با تکیه بر حافظه نوشته شده (همان: ۱۷)، هفت بیت آن از قلم افتاده است.

ناصر خسرو در اجابت خواست علی بن الاسد، امیر بدخشان، قصیده را به تفصیل شرح کرد و به پرسش‌ها پاسخ گفت و کتاب جامع‌الحکمتین حاصل کار اوست. ناصر نام کتاب را «جامع‌الحکمتین» نهاد؛ چون بنای کار او در پاسخ به سؤالات مطرح شده در ابیات ابوالهیثم، تکیه بر آراء دو گروه از اهل حکمت است. حکمت را از جهاتی می‌توان به انواعی تقسیم کرد؛ مثل: حکمت نظری و حکمت عملی یا حکمت کشفی و حکمت عقلی و... یکی از این تقسیم‌بندی‌ها از دیدگاه ناصر خسرو، تقسیم حکمت به دو نوع کلی حکمت دینی و حکمت فلسفی است. ناصر خسرو در آغاز کتاب به این تقسیم‌بندی و سبب نامگذاری کتاب چنین اشاره کرده است: «و چون بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود، نام نهادم مر این کتاب را «جامع‌الحکمتین» و سخن گفتم اندرو با حکمای دینی به آیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او علیه السلام و با حکمای فلسفی و فضلالی منطقی به برهان‌های عقلی و مقدمات منتج مُفْرَج.» (همان: ۱۸)

او در پاسخ به هر سؤال، پس از نقل بیت، سؤال مندرج در بیت را تقریر کرده و آنگاه پاسخ فلاسفه به سؤال را بیان نموده و بعد از آن نظر اهل تأویل یا اهل تأیید را درباره همان سؤال

نقل کرده است و منظور او از اهل تأیید یا اهل تأویل، حکمای اسماعیلی است. به همین سبب است که هانری کربن، در مؤخره مفصل خود بر جامع‌الحکمتین (به فرانسه)، که خود آن را «مطالعه مقدماتی» (ÉTUDE PRÉLIMINAIRE) نام نهاده، جامع‌الحکمتین را جمع‌کننده و هماهنگ‌کننده حکمت یونان و حکمت اسماعیلی تعبیر نموده است. ناصر خسرو این کتاب را در سال ۴۶۲ هجری قمری نوشته و در آغاز کتاب (همان: ۱۷) به این تاریخ اشاره نموده است. پیش از ناصر خسرو، شرحی دیگر به فارسی بر قصیده خواجه ابوالهیثم جرجانی نوشته شده بود. محمد بن سرخ نیشابوری، شارح قصیده، شاگرد ابوالهیثم بوده و نه سال نزد او شاگردی کرده و پس از درگذشت ابوالهیثم، به شرح قصیده مشغول شده است. شرح محمد بن سرخ نیشابوری، خلاصه‌تر از جامع‌الحکمتین ناصر خسرو است و پس از مقایسه متن قصیده در دو متن، معلوم می‌شود که ابیات قصیده در شرح محمد بن سرخ، شش بیت از ابیات قصیده منقول در جامع‌الحکمتین، افزون است. البته برخی ابیات مذکور در جامع‌الحکمتین نیز در شرح محمد بن سرخ نیشابوری محذوف است و در واقع، او از شرح آن ابیات، در گذشته است، چون آن ابیات متضمن پرسشی نبوده است.

جامع‌الحکمتین، از مهم‌ترین نمونه‌های نوشته‌های فارسی در قرون اولیه پس از اسلام است. این کتاب از جهات مختلف حائز اهمیت و توجه است. در این کتاب، بسیاری از اصطلاحات فنی فلسفه و حکمت قدیم، به فارسی است. جمله‌بندی‌ها بسیار سلامت و از تأثیر و نفوذ ساخت‌های نحوی زبان عربی به دور است. واژه‌های عربی - جز به ضرورت - در کتاب، زیاد نیست و اگر هست، به جهت آرایش کلام و تفتن و فضل‌فروشی نیست و به واقع نثر نوشته ناصر خسرو را می‌توان نمونه‌ای از نثرهای علمی متداول در آن دوره، مانند دانشنامه علایی، الأبنیه عن حقائق الأدویه، قراضه طبیعیات و... دانست.

تک‌نسخه ایاصوفیه و تصحیح آن

کتاب جامع‌الحکمتین تا زمان انتشار دیوان ناصر خسرو به همت مرحوم نصرالله تقوی و مجتبی مینوی با مقدمه مفصل سیدحسن تقی‌زاده، کتابی گمشده تلقی می‌شد؛ مثل سایر کتب مفقود ناصر خسرو و تا آن زمان تنها رساله مختصری که منتخباتی از متن اصلی جامع‌الحکمتین بود، شناخته شده بود و مرحوم مجتبی مینوی، آن را در انتهای دیوان، منتشر نمود و این نام را بر آن نهاد: «رساله حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی به نثر در جواب نود و یک فقره

اسئله فلسفی و منطقی و طبیعی و نحوی و دینی و تأویلی مندرج در یک قصیده هشتاد بیتی یکی از شعرای مقدم بر او». (ناصر خسرو ۱۳۷۲: ۵۶۳) اکنون از این رساله مختصر نسخه‌های متعدد در کتابخانه ملک در تهران، کتابخانه شخصی مرحوم سید نصرالله تقوی، کتابخانه شخصی مرحوم مجتبی مینوی، کتابخانه بادلیان در انگلستان و... موجود است.

اما خود کتاب جامع‌الحکمتین؛ از این کتاب، نسخه‌ای در کتابخانه ایاصوفیه استانبول ترکیه موجود است و این نسخه، تنها نسخه شناخته شده از این کتاب در دنیاست. عکس این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه ملی ایران موجود است. این نسخه، اساس کار تصحیح و انتشار متن کتاب جامع‌الحکمتین بوده و مرحوم دکتر محمد معین و پروفیسور هانری کربن، نخستین بار در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی آن را تصحیح کردند و در سال ۱۳۳۲ هـ ش چاپ شد. پژوهشگران حوزه تصحیح متن می‌دانند که اگر از کتابی در کتابخانه‌های دنیا، نسخ متعدد موجود باشد، انتشار آن متن - از هر نوع - با تکیه بر یک نسخه و اکتفا به آن یک نسخه و کنار نهادن نسخ دیگر، از موازین علمی به دور است و احتمال خطا و لغزش در حاصل کار، بسیار است؛ اما زمانی که از یک کتاب، نسخه دیگری به دست نیاید، مصحح، به ناچار باید بر همان تک نسخه منحصر به فرد تکیه نماید و اینجاست که مثلاً در چنین متنی، مهارت و تسلط مصحح بر علوم و فنون متعدد دینی و تسلط و احاطه عمیق او بر حکمت قدیم و بویژه حکمت اسماعیلی و بسیاری از مسائل و نکات دیگر، دستگیر او در تصحیح و انتشار متن خواهد بود.

این نسخه، به قول مرحوم معین، «به دست ترکی نوشته شده که ظاهراً نه از زبان فارسی اطلاع داشته و نه عربی، بلکه کوشیده است که کلمات را عیناً استنساخ کند [و در حقیقت کلمات را نقاشی کند] بدون فهم معانی آنها، در نتیجه بسیاری از کلمات بی‌نقطه مانده یا نقطه‌ها جابه‌جا شده، گاه کلمه یا کلماتی از سطر بالا به پایین نقل شده و زمانی به عکس، از سطر پایین به بالا رفته است» (معین ۱۳۶۳: ۱۶)

آشناگی نسخه به اینها ختم نمی‌شود و جابه‌جایی‌هایی در حد چند صفحه از وسط کتاب به اواخر کتاب و افتادگی‌هایی در حد یک یا چند کلمه از متن، ابتر ماندن برخی جملات، حذف بخشی از متن و... سبب شده است که بسیاری از جاهای متن جز با افزودن کلمه یا کلماتی به متن، معنادار نشود. این مسأله، سبب شده است که فهم نسخه و بازسازی متن، جز با تسلط کامل به موضوع متن، یعنی حکمت و فلسفه قدیم - اعم از الهیات و طبیعیات - و نیز حکمت اسماعیلی میسر نشود. با این وصف، هنوز چند جای متن مبهم و نامفهوم باقی مانده و تصحیح

آن ممکن نشده است، مگر اینکه در آینده، دست‌نویس دیگری از جایی به دست آید و بتوان با تکیه بر آن، ابهامات باقی مانده را رفع نمود.

نسخه جامع‌الحکمتین موجود در کتابخانه ایاصوفیه ترکیه، ترقیمه (انجامه) ندارد و ظاهراً برگ آخر آن افتاده است؛ بنابراین نام کاتب و تاریخ کتابت آن معلوم نیست. در یکی از برگ‌های آغازین نسخه، پیش از متن، بر بالای صفحه عدد «۱۴۱» را نوشته‌اند و در صفحه عنوان کتاب که عنوان «کتاب جامع‌الحکمتین» را نوشته است، در کنار مهر مالک نسخه، رقم «۲۴۹۴» نوشته شده است. ۱۰۵ برگ دارد و در هر صفحه، ۲۳ سطر. عنوان‌ها با مرکب سرخ نوشته شده و ظاهر متن، مرتب و پاکیزه به نظر می‌رسد. اما چنانکه گفته شد، بسیاری از جاهای متن نامفهوم و مغشوش است و از قرائن پیداست که نسخه از روی نسخه‌ای دیگر رونویس شده که آن نسخه، ناقص بوده و افتادگی‌هایی داشته و کاتب این نسخه متوجه این افتادگی نشده و مواضع نامربوط نسخه را به هم پیوسته و متن را چنان کتابت کرده که این افتادگی، از ظاهر متن تشخیص داده نمی‌شود. غیر از افتادگی‌هایی که از سیاق جمله تشخیص داده می‌شود، از قرائن و نشانه‌های دیگر در متن می‌توان فهمید که مطالب یا بخش‌هایی در کتاب بوده است که اکنون در نسخه نیست؛ مثلاً در جایی از متن به مطلبی که قبلاً بدان پرداخته یا درباره آن سخن گفته ارجاع داده است، اما چنان مطلبی در کتاب دیده نمی‌شود، یا به اختصاص بخشی مستقل به مبحثی در آینده و در فصول بعدی کتاب وعده داده شده، اما چنان مطلبی در کتاب وجود ندارد.

این نسخه را نخستین بار مرحوم مجتبی مینوی عکسبرداری کرد و در آغاز قصد داشت خود، آن را تصحیح و چاپ کند. مینوی پس از انتشار خلاصه جامع‌الحکمتین در آخر دیوان اشعار او، به این نسخه دست یافت. او متن قصیده ابوالهیثم را با مقدماتی، در مقاله‌ای با عنوان «قصیده چون و چرا» در مجله یادگار (شماره هشتم، صص ۹-۲۱) منتشر نمود و پس از آن، مرحوم محمد معین و هانری کربن به تصحیح و چاپ متن جامع‌الحکمتین اقدام کردند. مرحوم مینوی در آن مقاله، چند جمله‌ای در وصف نسخه کتابخانه ایاصوفیه سخن گفته است: «... اما روایت مفصل‌تری از آن نیز موجود است موسوم به جامع‌الحکمتین که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ایاصوفیه در استانبول مضبوط است و من عکسی از آن را تحصیل کرده‌ام تا به تصحیح و نشر آن بپردازم. این کتاب دارای مطالب بسیار مهم است و انتشار آن از واجبات است. معلوم نیست که ناصر خسرو آیا بدو جامع‌الحکمتین را تحریر کرده بوده و سپس روایت مختصرتر را از آن استخراج کرده است و یا ابتدا جوابی مختصر داده بوده و بعد به تفصیل مطلب پرداخته است؟

می‌توان حدس زد که شقّ اول صحیح است و در این صورت شاید بعدها دیگری، این خلاصه را از آن استخراج کرده باشد... کاتب نسخه ظاهراً ترک بوده و گویا هیچ کلمه‌ای را نمی‌توانسته است درست بخواند و سطری نیست که دارای چند غلط نباشد.» (مینوی ۱۳۲۰: ۱۰ و ۱۱)

مصّحّان، علاوه بر نسخه ایاصوفیه، متن قصیده ابوالهیثم، چاپ شده در مقاله «قصیده چون و چرا»ی مجتبی مینوی، رساله خلاصه جامع‌الحکمتین منتشر شده در آخر دیوان ناصر خسرو توسط مجتبی مینوی و دیوان ناصر خسرو برای مقابله ابیاتی از ناصر خسرو منقول در متن کتاب را در دست داشته‌اند و در تصحیح متن از آنها سود جسته‌اند. با این همه، تکیه اصلی مصّحّان بر متن نسخه ایاصوفیه و کتاب «شرح قصیده فارسی ابوالهیثم» به قلم محمد بن سرخ نیشابوری و از همه مهم‌تر، فهم و درک خود از حکمت قدیم و تسلط بر حکمت اسماعیلی بوده است. نسخه «شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی» به قلم محمد بن سرخ نیشابوری را مرحوم دکتر محمد معین و هانری کرین، بعداً در سال ۱۳۳۴ هـ. ش تصحیح و منتشر کردند.

مصّحّان در مقدمه جامع‌الحکمتین، در چند جمله کوتاه به شیوه خود در تصحیح متن چنین اشاره کرده‌اند: «متأسفانه از متن جامع‌الحکمتین جز همین یک نسخه به دست نیامده. فقط رساله مختصر آن (که وصفش گذشت) موجود است. هر مطلب جامع‌الحکمتین که در این رساله مختصر آمده، آن دو را با هم تطبیق و به اختلافات در حواشی اشاره کرده‌ایم. از سوی دیگر اشعاری از ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین آمده که آنها را با دیوان ناصر خسرو چاپ تهران مقابله و تصحیح کرده‌ایم و اختلافات را در حواشی متذکر شده‌ایم.» (معین ۱۳۶۳: ۱۶)

در بخش دیگری هم ذیل عنوان «ملاحظات در رسم الخط» به چند مورد اشاره کرده‌اند که در نسخه خطی به گونه‌ای یا به چند گونه ضبط شده و مصّحّان در متن چاپ شده، آن موارد را اصلاح کرده‌اند یا به جهت یکدست کردن متن، تغییر داده‌اند. آن موارد به طور خلاصه، چنین است: ۱. اینکه بسیاری از کلمات در متن بی‌نقطه است و در متن چاپی درست شده و جز در موارد استثنایی لزومی به ثبت آنها در حواشی ندیده‌اند. ۲. علامت مدّ الف مدوده (أ) در نسخه گذاشته نشده. ۳. اینکه در نسخه، «مرین» و «برین» و «اندرین» گاه به همین صورت و گاه با قید الف «این» آمده که در متن چاپی، همه‌جا به صورت اول نوشته شده. ۴. در نسخه، در برخی کلمات همزه‌ای اضافه نوشته شده (مثل چیزها، گوهرها...)) که در متن چاپی حذف شده. ۵. اضافه‌هایی چون «فعل‌های مختلف» به صورت «فعل‌های مختلف» (به جای فعل‌های...)) چاپ

شده و در موارد غیر اضافه، همزه آخر حذف شده. ۶ به جای کلماتی چون «چیزهایی»، در نسخه «چیزهای» آمده که همه‌جا در متن چاپی به صورت اول نوشته شده. ۷ در نسخه، غالباً پ و چ و گ را ب و ج (با یک نقطه) و ک نوشته که همه موارد درست شده. ۸ آنچ و آنک، در نسخه غالباً به همین صورت نوشته شده و در متن چاپی حفظ شده. ۹ فرق «د» و «ذ» گاه رعایت شده و گاه نشده. در متن چاپی، آنچه در نوشتار امروزی متداول است رعایت شده. ۱۰ «که» در نسخه، گاه به کلمه بعد از خود چسبیده (مثل کجای، کما؛ به جای «که جای» و «که ما»). در متن چاپی جدا نوشته شده. ۱۱ «که» در نسخه گاه «کی» نوشته شده و در متن چاپی همه‌جا «که» ثبت شده. ۱۲ در نسخه، «ه» غیر ملفوظ (یعنی «ه» بیان حرکت) در اتصال به «ی» نکره و ضمیر به صورت «ه» آمده که در متن چاپی به «هئی» تبدیل شده، مثل خاصهئی و شنیدهئی به جای خاصه و شنیده در نسخه. ۱۳ کلماتی مثل «ستارگان»، در نسخه به صورت «ستاره‌گان» آمده که در متن چاپی همه‌جا به صورت اول نوشته شده است. (ر.ک: همان: ۱۷ و ۱۸)

غیر از موارد مذکور، در تصحیح متن توسط معین و هانری کربن، نکات زیر شایسته یادآوری است:

۱. هر جا افزودن کلمه‌ای در متن که در نسخه نیامده، برای معنی دار شدن جمله ضروری بوده، آن کلمه را در داخل علامت < > افزوده‌اند.
۲. هر جا به نظر می‌رسیده که بخشی از متن یا کلمه یا جمله‌ای از متن در کتابت از قلم افتاده و بدون بخش محذوف، جمله بی‌معنی است و حدس بخش محذوف، ممکن نبوده، با نشانه < ... >، افتادگی متن را نشان داده‌اند.
۳. هر جا در نسخه، کاتب، کلمه یا عبارتی را اضافه نوشته بوده، آن را حذف و در حاشیه به آن اشاره کرده‌اند.
۴. هر جا در متن، کلمه‌ای بوده که در متن، معنی نداشته یا غلط بوده، مصححان، صورت درست کلمه را حدس زده و در متن آورده‌اند و صورت غلط نسخه را در حاشیه ثبت کرده‌اند.
۵. هر جا با رجوع به منابع دیگر - که پیش از این به آنها اشاره شد - جمله یا کلمه‌ای را تصحیح کرده‌اند، صورت غلط متن در حاشیه ثبت شده است.

نگارنده، به مناسبتی، مشغول تحقیق در کتاب جامع‌الحکمتین است و به همین سبب، متن تصحیح شده مرحوم دکتر محمد معین و پروفیسور هانری کربن را با عکس نسخه ایاصوفیه

استانبول ترکیه که اساس تصحیح متن توسط مصححان بوده است، مجدداً مقابله نمود. عکس این نسخه - چنانکه گفته شد - در کتابخانه ملی ایران و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. پس از مقابله نسخه با متن چاپ شده، نتیجه‌ای به این شرح به دست آمد:

۱. در برخی موارد، در متن چاپ شده، صورت درست کلمه‌ای آمده است اما صورت غلط نسخه در حاشیه ثبت نشده (و این غیر از آن مواردی است که به گفته مصححان، ثبت اختلافات در حاشیه لزومی نداشته، مثل سهو کاتب در نقطه‌گذاری یا موارد رسم الخطی پیش گفته).
۲. برخی کلمات که در نسخه نیست ولی مصححان برای درست شدن معنای جمله به متن افزوده‌اند، مطابق قاعده و روال مصححان باید درون علامت < > می‌آمد که علامت از قلم افتاده و خواننده چنین می‌پندارد که آن کلمه در نسخه هم بوده است و حال آنکه چنین نیست.
۳. در متن چاپی، صورت درست کلمه‌ای هست و در حاشیه، ضبط غلط نسخه A (یعنی همان نسخه ایاصوفیه) را قید کرده‌اند (گاه با قید نشانه تعجب!)، اما با ملاحظه نسخه، می‌بینیم همان صورت درست ثبت شده در متن چاپی، در نسخه هم هست و آنچه در حاشیه آمده، به کلی وجود خارجی ندارد. و این بر بنده پوشیده است که سبب این خبط چه بوده است.
۴. در برخی موارد، متن نسخه به گونه‌ای است که با آنچه در متن چاپی، یعنی متن تصحیح شده آمده، مناسبت ندارد و آنچه در متن چاپی آمده، درست به نظر نمی‌رسد و با تکیه بر متن و نکات دیگر، تصحیح دیگری، جز آنچه مصححان تصحیح و چاپ کرده‌اند به نظر می‌رسد و در واقع، تصحیحی جدید را می‌توان پیشنهاد نمود.

آنچه در این مقاله مورد نظر است، بیان همین موارد شماره ۴ است. موارد مذکور در این نوشته، تنها شامل مواردی است که توجه به نکاتی، ما را به روایتی دیگر و به نظر ما ارجح نسبت به متن چاپ شده، هدایت می‌کند و شامل موارد سلیقه‌ای و استحسان‌ی یا خطاهای چاپی یا سهو در ثبت ضبط غلط نسخه در حواشی و... نمی‌شود. موارد دیگر، باید در تصحیحی جدید و چاپی دیگر از متن، همراه با همه موارد شماره ۴ وارد شود که البته در اینجا موضوع این مقاله نیست. در این مقاله، به جهت رعایت اختصار و محدودیت حجم مقاله، تنها بخشی کوچک، حدود یک سوم از پیشنهادها و اصلاحات تصحیحی متن آمده است. آنچه در پی می‌آید، به ترتیب صفحه و سطر کتاب جامع‌الحکمتین، تصحیح مرحوم محمد معین و پروفیسور هانری کرین (کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۶۳) است.

هرجا از متن کتاب چیزی نقل شده، شماره صفحه این چاپ آمده است. آنچه در متن

تصحیح شده آمده، ذکر شده و آنگاه تصحیح جدید متن و خطا و خلل راه یافته به متن تصحیح شده بیان شده است. منظور از «A»، نسخه خطی جامع‌الحکمتین در کتابخانه ایاصوفیه استانبول ترکیه است. مصححان نیز در حواشی کتاب، برای آن نسخه، همین نشانه را به کار برده‌اند.

پیشنهاد‌های جدید و نکات تصحیحی متن جامع‌الحکمتین:

۱. ص ۷، سطر ۶: «نخستین علت معلولی، علت غائی آن است.» در A اینگونه است: «نخستین علت هم معلولی...». به نظر می‌رسد «هم» باید تغییر یافته «هر» در کتابت باشد و جمله با «هر» درست‌تر است: «نخستین علت هر معلولی، علت غائی آن است.» این مفهوم در متن به تفصیل بیان شده است.
۲. ص ۸، سطر ۵: «و چهارم، علت صورتی و آن سخن و خطیست»: در A «خطست» است و به نظر می‌رسد همان «خط است» درست باشد. «سخن» و «خط» هر دو علت صورتی کتابند.
۳. ص ۱۰، سطر ۴: «...که نه طبیعت طیب همی گوید: سقمونیا من آفریده‌ام؛ یا منجم گوید: آفتاب را و کسوف را من همی فرود آرم و اگر طیب بر آنج همی بدانند...»: «طبیعت» در A هم هست ولی زائد است.
۴. ص ۱۰، سطر ۱۰: «و باز گردیم به سخن خویش آفریده شدن چیزها...»: در A «و باز گردیم به سخن خویش و گوئیم آفریده شدن چیزها...» است و همین درست است. «و گوئیم» بی جهت حذف شده است. در ص ۲۳۷، سطر ۵، در متن و در A داریم: «باز گوئیم سخن خویش و گوئیم...». شاید در اصل، آنجا هم «باز گردیم بسخن خویش و گوئیم» بوده است. این گونه از گفتار در دیگر نوشته‌های ناصر هم سابقه کاربرد دارد، از جمله در زاد المسافر آمده: «و اکنون به سر سخن خویش باز شویم و گوئیم...» (۱۳۳) و «به سخن خویش که اندر آن بودیم باز گردیم و گوئیم که...» (۳۰۸) و در وجه دین آمده: «و باز به سخن خویش شویم و گوئیم...» (۱۸۲) و «اکنون به سر سخن خویش باز شویم و گوئیم...» (۱۸۵)
۵. ص ۱۰، سطر ۱۳: «مَزَها»: در متن چندین جا «مَزَه» آمده: ص ۱۶۹ (۲ بار)، ۱۹۴ (۲ بار)، ۲۰۰، ۲۰۱ (۵ بار)، ۲۵۲. در صفحات ۱۱ سطر ۳ و ۶۶ سطر ۱۶ هم که در متن «مزه»

- ثبت شده، در A «مژه» است، بنابراین بهتر آن است که همه جا در متن، «مژه» به جای «مزه» نوشته شود و این صورت کهن تر، درست تر به نظر می‌رسد.
۶. **ص ۱۱، سطر ۳:** «رنگها و فعله‌اء مختلف...»: در A «... رنگها و بویها و فعله‌اء مختلف...» است و همین درست است. «و بویها» بی جهت حذف شده است.
۷. **ص ۱۷، سطر ۱۱:** «قصیده‌ای را که گفته بود خواجه ابو الهیثم ... نزدیک من فرستاد و از من اندرخواست به وجه تشفع و تصرع و تقرب - آنک بسیار کسان را از امرا و سلاطین و رؤسای دنیاوی را همی همال خویش نداشت - و به نیکوتر الفاظی و نرم تر قولی التماس کرد تا سؤالاتی که اندر آن قصیده است به نام او حل کرده شود.»: در A «با آنک...» است و همین درست است.
۸. **ص ۱۸، سطر ۱:** «و خدای تعالی را شکر کردم بدان که اندرین روزگار غالب خلق روی از دین حق گردانیده‌اند و بازار حکمت کاسد است و مزاج اهل شریعت فاسد است، بزرگی یافتم که با ولایت دنیاوی همی مراحل ولایت دین را بشناسد»: در A «اندرین روزگاری غالب خلق...» است. ظاهراً «ی» بعد از «روزگار»، «که» بوده و با «که»، جمله بهتر و درست تر است: «و خدای تعالی را شکر کردم بدان که اندرین روزگار - که غالب خلق روی از دین حق گردانیده‌اند و بازار حکمت کاسد است و مزاج اهل شریعت فاسد است -، بزرگی یافتم که...»
۹. **ص ۱۸، سطر ۳:** «بزرگی یافتم که با ولایت دنیاوی همی مراحل ولایت دین را بشناسد.»: در A «همی مراهل...» است. جمله «بزرگی یافتم که با ولایت دنیاوی، همی مراهل ولایت دین را بشناسد.» هم درست است و بلکه درست تر.
۱۰. **ص ۱۸، سطر ۴:** «و مُلک و میراث با آنچه او مر آن را به قهر از اعدای اسلاف اشراف خویش بستدست...»: «مُلک میراث» درست است و «و» زائد است. چند سطر قبل در همین متن درباره علی بن الأسد، امیر بدخشان گفته: «و بر مُلک میراثی اسلاف خویش مالک بود». در همین جمله هم «مُلک میراث» با «آنچه او مر آن را به قهر از اعدای اسلاف اشراف خویش بستدست» مقابل هم قرار گرفته و «مُلک و میراث» نمی‌تواند درست باشد.
۱۱. **ص ۳۸، سطر ۳:** «... مثلها زدیم و همه را هلاک کردیم، چون مثلها را تدبیر نکردند»: ظاهراً باید «تدبیر» باشد. در A هم «تدبیر» است. از همینجاست که در A، کلمه آخر آیه

- یعنی «تتبیرا» را به غلط «تدبیرا» نوشته.
۱۲. ص ۳۹، سطر ۱۴: «و به حکم این بیان درست شد که هلاک مرگ جسدی نیست، کشتی نوح نیز چوب نیست.» جمله دوم، نتیجه جمله اول است، پس متن را باید اینگونه با افزودن کلماتی، بازسازی کرد: «و به حکم این بیان، درست شد که < چو > هلاک > و < مرگ، جسدی نیست، کشتی نوح نیز چوب نیست.»
۱۳. ص ۴۲، سطر ۱۳: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاجِدِينَ»: آیه ۵۶ سوره زمر است. در قرآن به جای «السَّاجِدِينَ»، «السَّاخِرِينَ» است که در A و در متن به اشتباه اینگونه آمده است.
۱۴. ص ۴۳، سطر ۱۴: «از جایی بجایی شود»: در A «از جای بجای» است. در ص ۴۴، سطر ۴ نیز «جای بجای» است و همین صورت هم مناسب متن است و ضرورتی به تغییر روایت A نیست.
۱۵. ص ۴۶، سطر ۱۳: «أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: آیه ۱۹۷ سوره شعرا است. در قرآن «أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ...» است. «آيَةٌ» از A و متن چاپ شده، از قلم افتاده است.
۱۶. ص ۴۸، سطر ۱۴: «جواب ما او را آن است که گوییم...»: در A «جواب ما مر او را آن است که گوییم...» است. حذف «مر» نابخاست.
۱۷. ص ۴۹، سطر ۶: «و این ظنّ تو از خطاست»: در A «و این ظنّ از تو خطاست» است و همین بهتر است. در همین صفحه (سطر ۱۷) آمده است: «... و به دیگر صفت مخلوق مر او را صفت کنی و این از تو خطا و شرک است.»
۱۸. ص ۵۲، سطر ۱۵: «... اگر خلق را شناخت خدای به ضرورت آمدی، ...»: در A «... به ضرورت حاصل آمدی» است. در سطر قبل هم «... شناخت خدای نه به ضرورت حاصل آید و نه به تقلید» آمده است. حذف «حاصل» نابخاست.
۱۹. ص ۵۹، سطر ۶: «و آنکه همی گوید "عالم قدیم است" به تقلید همی نگویید، بل به الف و عادت همی گوید، آنچ پدرش یا گروهی که اندر میان ایشان بر آمد، بر آن اعتقاد بودند؛ او مر آن را از ایشان بگرفت ...»: به جای «با»، «یا» بهتر و بامعنا تر است. فعل «بر آمد» به «آنکه» اول جمله برمی گردد، نه به «پدرش».

۲۰. ص ۶۰، سطر ۶: «و بدانند که خدای با پرهیزکاران است.» در A و در متن چاپ شده اینگونه است. این جمله، ترجمه بخشی از آیه ۱۲۳ سوره توبه است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» بنابراین، روشن است که ترجمه «اعلموا»، «بدانید» است نه «بدانند». تصحیف و خطا در نقطه‌گذاری کلمات، در این نسخه فراوان است.

۲۱. ص ۶۲، سطر ۵: «جز خدای هیچ نیست.» این عبارت، ترجمه آیه «لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ» است که در متن هم آمده و واضح است که ترجمه آیه، این نیست. در A «جو خدای» است و از آنجا که در همه جای نسخه، چ را ج می‌نویسد، جمله را باید «چو خدای هیچ نیست» خواند که ترجمه دقیق آیه است. در جای دیگر همین کتاب، «لیس کمثلہ شیء» را اینگونه ترجمه کرده است: «هیچ چیزی چنو نیست» (۳۴). این سهو را بعداً خود مرحوم معین در حاشیه کتاب اصلاح نمود و در چاپ دوم کتاب، خانم مهدخت معین، فرزند استاد، در بخش اضافات و استدراکات نقل کرد.

۲۲. ص ۶۴، سطر ۷ و ۸: از آغاز بند ۶۰ نسبت‌های ناروای برخی متکلمان به خداوند را برشمرده و گفته است که اگر آنها، خدا را به این صفات می‌خوانند، خدا نیز در قرآن، بندگان را به همان صفات خوانده است؛ اول، «عالیم» را گفته، بعد آیه را آورده است. و به ترتیب «قادر» و «زنده» را گفته و آیات مربوط به آنها را نیز آورده. آنگاه در سطر ۶ این صفحه «شنوا» را گفته و باید آیه‌ای را که در آن، خدا، بندگان را «شنوا» خوانده است، بی‌آورد، اما آیه‌ای که آمده، «حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» است و هیچ ارتباطی به موضوع ندارد. بنابراین باید نتیجه گرفت که قبل از آیه «حَتَّىٰ عَادَ...» بخشی از متن که آیه «حَتَّىٰ عَادَ...» متناسب با آن بوده، از نسخه افتاده است. بعد از آیه «حَتَّىٰ عَادَ...» نیز متن اینگونه ادامه یافته است: «... گفت از قول کافران بدین آیت: «فسیقولونَ هذا افکٌ قدیم». اینگونه پیداست که بخشی از متن که آیه «فسیقولون...» متناسب با آن است، نیز از نسخه افتاده است. آنچه از قلم افتاده، احتمالاً چیزی شبیه این بوده است: «و اگر این متکلمان، خدای را گوینده گفتند، خدای تعالی بندگان خویش را همی گویندگان». بنابراین سطرهای ۷ و ۸ را باید اینگونه نوشت: «... خدای تعالی همی بندگان خویش را شنوا ثابت کرد بدین آیت: <... و ... > قوله "حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ". > و اگر این متکلمان، خدای را گوینده گفتند، خدای تعالی بندگان خویش را همی گویندگان < گفت، از قول کافران بدین آیت: "فسیقولونَ هذا افکٌ قدیم" >».

۲۳. ص ۶۷، سطر ۱۴: در سطر ۱۵ < برگیریم >، داخل علامت آمده، یعنی در A نبوده و افزوده مصححان است، درحالی که در A هست و نباید درون علامت باشد و بعد از «برگیریم» آخر سطر ۱۵، در A «و» آمده و حذف آن نابجاست.
۲۴. ص ۷۱، سطر ۱۴: «... حرارت طبیعی را از تراکیب مردم رفع کند.»: در A «دفع کند» است. دو سطر پایین تر هم «دفع کند» آمده.
۲۵. ص ۷۴، سطر ۳: بعد از «چگونه بودی؟»، در A آمده: «و چه کردی؟». حذف آن نابجاست.
۲۶. ص ۷۴، سطر ۱۳: بعد از «بگوی»، در A آمده: «یا نکوی» (حرف اول، بی نقطه) و ظاهراً باید «یا نکوی» باشد و حذف آن نابجاست.
۲۷. ص ۸۴، سطر ۸: در A پیش از «از خاصه‌ای که...»، «و اما» دارد و حذف آن نابجاست و ضرورت ندارد.
۲۸. ص ۷۴، سطر ۱۴: «این سخنان بر آن چیز افتد که امر برو باشد و دروغ اندر نیاید.» در A «اندر» است و همین درست است. در جملات بعد، این عبارات به کار رفته است: «... اندرین نیز دروغ نیاید.»، «... دروغ اندر آن نیاید.»
۲۹. ص ۷۴، سطر ۱۶: «و اگر کسی چیزی خواهد، سخن بر آن چیز افتد، ازو دروغ اندر آن نیاید.»: در این عبارت، به نظر می‌رسد «ازو» زائد باشد.
۳۰. ص ۷۵، سطر ۱۳: «و اگر گوید "فلان است"، آن نیز مهمل باشد و از آن نه راست آید و نه دروغ است.» در A «است» نیامده و چون افزوده مصححان است، بنا بر قاعده مصححان، می‌بایست در میان علامت < > می‌آمد که البته علامت، سهواً از قلم افتاده است؛ اما به نظر می‌رسد، «است» به کلی زائد باشد و افزودن آن، نادرست؛ چون بدون «است» هم جمله درست و بامعناست، نهایت اینکه بعد از «دروغ»، «آید» به قرینه لفظی حذف شده است.
۳۱. ص ۸۶، سطر ۵: «بحقیقت»: در A «تحقیق» (حرف اول، بی نقطه) است، و بنابراین «بتحقیق» بهتر است.
۳۲. ص ۸۰، سطر ۱۰: «ولی مؤمنان وحی رسول بود به قول خدای تعالی...»: به جای «وحی»، «وصی» باید باشد. «وحی رسول» اینجا معنا ندارد. در ادامه متن، آیه ۵۵ سوره

مائده برای اثبات این که ولی مؤمنان، وصیّ [و نه «وحی»] رسول (ص) بود، ذکر شده است: «أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». این آیه درباره ولایت حضرت علی(ع) است و علی(ع) وصیّ رسول (ص) بود نه وحی او. بلافاصله بعد از آیه در جامع‌الحکمتین آمده است: «و بر تصحیح و تثبیت ولایت او علیه السلام به آغاز این کتاب به تمامی سخن گفته‌ایم.» (۸۰) شرح و تفسیر آیه و دلالت آن بر ولایت علی(ع) در اغلب تفاسیر شیعی و اهل سنت مذکور است؛ از جمله در ترجمه تفسیر طبری، تفسیر المیزان، تفسیر نمونه و...

۳۳. ص ۸۸، سطر ۱۰: «اگر گوید: زنده چیست؟»: در A «اگر گوید حقیقت زنده چیست؟» است و حذف «حقیقت» ناجاست.

۳۴. ص ۸۹، سطر ۲: «اگر گوید: توانای بر پدید آوردن فعل > چیست؟ گوییم:...». پیش از هر چیز باید گفت که تمام بخش حدود و رسوم از صفحه ۸۶ تا ۹۶ جامع‌الحکمتین، ترجمه متن عربی رساله چهل و یکم از رسائل اخوان الصفا است (الرساله العاشرة من النفسانيات العقلية في الحدود و الرسوم)، بدون اشاره به ترجمه بودن متن یا اشاره به نقل آن از جایی. نخستین بار، نگارنده به ترجمه بودن این بخش از متن و مقابله متن فارسی جامع‌الحکمتین و متن عربی رسائل اخوان الصفا در نوشتاری زیر عنوان «ترجمه کامل یکی از رسائل اخوان الصفا در جامع‌الحکمتین ناصرخسرو» به تفصیل پرداخت. (ر.ک: خلیفه ۱۳۹۰) این بخش از متن، ترجمه این عبارت عربی اخوان الصفاست: «فإن قيل: ما القدرة؟ فيقال: امكانُ إيجادِ الفعل.» (اخوان الصفا ۱۴۱۲: ۳/۳۸۶) بنابراین آنچه در متن آمده، درست نیست و باید چنین باشد: «اگر گوید: > حدّ > توانایی > چیست؟ گوییم: امکان > بر پدید آوردن فعل.»

۳۵. ص ۹۱، سطر ۷ تا ۹: «اگر گوید: حدّ بانگ چیست؟ گوییم بانگ جز از بیرون جستن هوا بمیان دو جسم کز یکدیگر مفاجا جدا شوند، حاصل نشود، چنانک سنگی را که بسنگی برزند تا سنگی به خودی خویش بشکافد و هوا به میان او اندر جهد.» این بخش ترجمه این عبارت از متن رساله «حدود و رسوم» اخوان الصفاست: «فإن قيل: ما الصوت؟ يقال: هو قرعٌ يحدثُ في الهواءِ من تصادمِ الأجسامِ بعضها بعضاً» (اخوان الصفا ۱۴۱۲: ۳/۳۸۹) متن جامع‌الحکمتین آشفته است و چیزی زائد بر متن رسائل دارد. در رسائل، صوت را حاصل به هم خوردن دو چیز دانسته، در حالی که ناصرخسرو، اندر جهیدن هوا میان جسمی

که ناگهان از هم بشکافد را نیز بر آن افزوده است؛ بنابراین متن را باید اینگونه بازسازی کرد: «بانگ، جز از بیرون جستن هوا > از میان دو جسم که به یکدیگر اصابت کنند و از اندر جهیدن هوا < به میان دو جسم کز یکدیگر مفاجا جدا شوند، حاصل نشود؛ چنانکه سنگی را که به سنگی برزنند یا سنگی به خودی خویش بشکافد و هوا به میان او اندر جهد.»

۳۶. ص ۹۱، سطر ۱۵: «و نیز گفتند کون پذیرفتن هیولی است مر صورتی شریف را و پوشیدن مر صورتی خسیس را.» این بخش از متن، ترجمه‌ای است از متن عربی رساله حدود و رسوم اخوان الصفا. در متن رسائل آمده است: «إِنَّ الْكُونَ هُوَ قَبُولُ الْهَيُولَى وَ الصَّوْرَةُ وَ خُرُوجُهُ مِنْ حَيْزِ الْعَدَمِ. وَ الْفَسَادُ هُوَ خَلْقُ الصَّوْرَةِ وَ خَلْعُهَا مِنَ الْهَيُولَى» (اخوان الصفا ۱۴۱۲: ۳/۳۸۷). پیش از هر چیز باید یادآور شد که متن عربی رسائل هم آشفته است. متن رسائل را باید اینگونه روایت کرد: «إِنَّ الْكُونَ هُوَ قَبُولُ الْهَيُولَى الصَّوْرَةَ وَ... وَ الْفَسَادُ هُوَ خَلْعُ الصَّوْرَةَ مِنْ / عَنِ الْهَيُولَى». با مقایسه متن رسائل و جامع‌الحکمتین به این نتیجه می‌رسیم که از میان عبارت مذکور در جامع‌الحکمتین، کلمه‌ای افتاده است: «کون پذیرفتن هیولی است مر صورتی شریف را و > فساد < پوشیدن مر صورتی خسیس را». قسمت دوم تعریف «کون» مذکور در رسائل اخوان الصفا در جمله قبل در جامع‌الحکمتین ترجمه شده است: «اما کون بیرون شدن چیز است از عدم سوی وجود و فساد باز شدن چیز است از وجود سوی عدم.» (۹۱)

۳۷. ص ۹۲، سطر ۱: «اگر گوید تعیّر چیست؟ گوییم: بیرون شدن جسم از مکانی به مکان دیگر»: متن جامع‌الحکمتین را با متن رسائل اخوان الصفا مقایسه کنیم: «... وَ التَّعْيِيرُ تَبَدُّلُ الصِّفَاتِ عَلَى الْمَوْصُوفِ وَ النَّقْلَةُ خُرُوجُ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ» (اخوان الصفا ۱۴۱۲: ۳/۳۸۷)؛ بنابراین معلوم است که بخشی از متن جامع‌الحکمتین از نسخه ساقط شده است؛ یعنی تعریف تعیّر، که «تبدل الصّفات علی الموصوف» است حذف شده و به جای آن، تعریف «النقله» نوشته شده است. این حذف، بی‌گمان، سهو کاتب است. پس متن جامع‌الحکمتین را باید اینگونه بازسازی کرد: «اگر گوید: تعیّر چیست؟ گوییم: > دگر کردن صفات بر موصوف است و اگر گوید: نقل چیست؟ گوییم: < بیرون شدن جسم از مکانی به مکان دیگر.»

۳۸. ص ۹۴، سطر ۱۵: «اگر گوید: اسلام چیست؟ گوییم: طاعت دیگر است بر امید مکافات

نیکی.»: اگر متن را با متن رسائل اخوان الصفا مقایسه کنیم، متوجه افتادگی بخشی از متن جامع‌الحکمتین خواهیم شد: «فَإِنْ قِيلَ مَا الْإِسْلَامُ؟ يُقَالُ: هُوَ التَّسْلِيمُ بِلَا عِتْرَاضٍ. فَإِنْ قِيلَ مَا الدِّينُ؟ يُقَالُ: هُوَ الطَّاعَةُ مِنْ جَمَاعَةٍ لِرُئِيسٍ يَنْتَظِرُ مِنْهُ نَيْلَ الْجَزَاءِ.» (اخوان الصفا ۱۴۱۲: ۳/۳۹۲). می‌بینیم که در جامع‌الحکمتین تعریف دین، برای اسلام نوشته شده است. بی‌گمان بخشی از متن جامع‌الحکمتین از نسخه ساقط شده و متن را اینگونه باید بازسازی کرد: «اگر گوید اسلام چیست؟ گوییم: < سپردن خویش است، بی‌پرسش و اگر گوید دین چیست؟ گوییم: < طاعتِ دیگر است بر امید مکافات نیکی.». «تسلیم» را «سپردن خویش» ترجمه کردیم، چون ناصرخسرو، خود، در جایی از جامع‌الحکمتین، آیه ۱۰۸ سوره انبیاء را چنین ترجمه کرده است: «... أَنَّمَا إِلَهُكُمُ، اللَّهُ وَاحِدٌ، فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ؟: خدای شما یکی است تعالی و تَقَدَّسَ. شما همی پذیرید این را و خویشتن را به من همی سپارید بر این سخن یا نه؟» (۹۱ - با تلخیص و جابه‌جایی).

۳۹. **ص ۹۹، سطر ۲:** «و هرچند که حدّ مردم، نفس و جسد را نهند، بقا مر نفس را و بازگشت به عالم علوی مر نفس را نهند.» در A اینگونه است: «و هرچند که حدّ مردم، نفس و جسد را نهند، بقا مر نفس را گفتند و بازگشت به عالم علوی مر نفس را نهند.» حذف «گفتند» نابخاست و ضرورت ندارد.

۴۰. **ص ۱۰۸، سطر ۱۴:** «و یک میوه همی تُرْش و سرخ شود چو بیری.» قبل از این جمله، قطعاً جمله‌ای بوده که از نسخه حذف شده و متن را باید اینگونه نوشت: «> ... < و یک میوه همی تُرْش و سرخ شود چو بیری.» پیش از این جمله، از قابلیت و پذیرندگی طینت‌ها سخن گفته و تفاوت آنها را بیان کرده است؛ مثلاً بلور و شَبَه را و روشنی و تیرگی آنها را مثال زده است. پس در اینجا نیز متضاد «بیری» و تُرْشی آن را باید می‌گفت که از نسخه ساقط است. بعد از این جمله هم تفاوتِ طبیعتِ مردی خردمند و موش را در پذیرندگی طعام که مَثَلِ لطافت و نور است، بیان کرده است.

۴۱. **ص ۱۱۱، سطر ۱۷:** «چنانک رسول گفت مر وصیّ خویش را علیه السّلام...» در A به جای «علیه السّلام»، «علیهما السّلام» آمده و همین درست است، چون به رسول و وصیّ بر می‌گردد.

۴۲. **ص ۱۱۲، سطر ۳:** «و این برهانی منطقیست به مقدمات خُلْفی.» در A به جای «خُلْفی»، «حُلْفی» است. با توجه به استدلال مرحوم زریاب خوئی (۳۵۸)، بخش اضافات و

استدراکات) و اینکه اینجا نظر به برهان خلف ندارد، «خلقى» درست است. در زاد المسافر(۴) هم «حجّت‌های خلقى» آمده است.

۴۳. ص ۱۱۳، سطر ۹: «... تا جسم به زندگى ذاتى - که نفس است - زنده شود به زندگى عَرَضِى». در A به جای «است»، «راست» آمده و همین درست است. ناصر خسرو در کتاب جامع‌الحکمتین یا جای دیگر، نفس را زندگى ذاتى نخوانده است، بلکه در همین متن (ص ۱۱۳، سطر ۸) گفته است که «مر او (جسم) را سایه نفس نهاده‌اند که او به ذات خویش زنده است». يعنى نفس، چیزی است که زندگى ذاتى دارد و زندگى نفس، ذاتى است نه عَرَضِى و «نفس جوهرى است بسیط و روحانى و زنده است به ذات و داناست به قوت...» (۸۹)، بنابراین، متن را همچنانکه در A هست، باید خواند: «... تا جسم به زندگى ذاتى - که نفس راست - زنده شود به زندگى عَرَضِى».

۴۴. ص ۱۲۱، سطر ۱۷: «فمهل لکافرین أمهلهم رویداً»: آیه ۱۷ از سوره طارق است. در قرآن، «الکافرین» است و همچنین در A. حذف «الف» نابعاست و شاید ریختگى حروف در چاپخانه باشد.

۴۵. ص ۱۲۲، سطر ۲: «و مر او را گروهى به نامى همى گویند»: در A چنین است: «و مر او را هر گروهى به نامى همى گویند». حذف «هر» نابعاست.

۴۶. ص ۱۲۲، سطر ۳: «گروهى مسیح گویندش که باز آمد». در A «آید» (بدون نقطه) آمده و با توجه به معنا (که مسیح یا مهدى یا قائم در دور آخر و در آینده خواهد آمد)، باید «آید» باشد، نه «آمد».

۴۷. ص ۱۲۲، سطر ۱۷: «و تا ندانند معنى این نام چیست، شرح آن معنى چگونه تواند شنودن؟»: به قرینه «تواند شنودن» در آخر جمله و نیز «بداند» در سطر ۱۵، «ندانند» باید «ندان» باشد؛ فعل‌ها همه مفردند.

۴۸. ص ۱۲۷، سطر ۱۵: «... از بهر آنک خاک را رطوبت جمع کند و چو رطوبت ازو نشود، پراکنده نشود». در A چنین است: «... از بهر آنک خاک را رطوبت جمع کند و چو رطوبت ازو شود، پراکنده شود». تبدیل «شود»ها به «نشود» ضرورتى ندارد و تغییرى در معنا نمى‌دهد.

۴۹. ص ۱۲۹، سطر ۴: «پس اگر عالم > را < برین جای خلا همى نگاه دارد و آب را بر

صورت آب، خلا همی نگاه دارد، چرا هوا و آب و خاک و آتش همه همی یکی نشود > و < اندرین خلاف جدا بجدا ایستاده‌اند؟> با توجه به دو «خلاف» در دو سطر قبل، آیا به جای «خلاف»، «خلاف» بهتر نیست؟ اگر چه شاید نظر به ضد هم بودن عناصر داشته باشد، اما به نظر می‌رسد «خلاف» بهتر است.

۵۰. **ص ۱۲۹، سطر ۹:** «چو کشمش و سماروغ»: در A کشمک است و چنانکه مرحوم زریاب خوئی (ر.ک: ۳۵۹، اضافات و استدراکات) تذکر داده است، کشنک (کشنج) درست است. سماروق یعنی قارچ و کشنک یا کشنج نیز در منابع داروشناسی نام نوعی قارچ است. همچنین در صفحه ۱۳۱ سطر ۱۵ بعداً (در چاپ دوم جامع‌الحکمتین) «کشمک» منقول در A را (ظاهراً پس از مقاله مرحوم زریاب) به کشنک بدل کرده‌اند.

۵۱. **ص ۱۳۳، سطر ۱:** «... که آن مهره به گردی و پاکیزگی جوهر بافتاب هم جنس است»: در A «بافتاب» است و ظاهراً «با آفتاب» بهتر است.

۵۲. **ص ۱۳۳، سطر ۱۶:** «اگر ما به وهم مر این اُمّهات و افلاک را هم برآمیزیم و بشوریم تا همه بیامیزد...»: در A «بهم» است و همین درست است.

۵۳. **ص ۱۳۵، سطر ۱۶:** «و آنکه گوید درخت چگونه باشد؟ گویندش...»: در A «و انکار» و در R (یعنی خلاصه جامع‌الحکمتین چاپ شده در انتهای دیوان ناصرخسرو، تصحیح نصرالله تقوی و مجتبی مینوی) «و آنکه» است. اگر متن A را اولویت دهیم و «و انکار» را «و آنگاه» بخوانیم (که با توجه به شیوه کتابت کاتب، خوانشی دور از ذهن نیست) بهتر است؛ یعنی «و آنگاه گوید درخت چگونه باشد؟ گویندش...»: و توجه داشته باشیم که این پرسش، در ادامه چند پرسش دیگر آمده است.

۵۴. **ص ۱۳۶، سطر ۱۶:** «... فرشتگان، افلاک و کواکب‌اند و سخن‌گوی‌اند»: در A چنین است: «... فرشتگان، افلاک و کواکب‌اند و زنده و سخن‌گوی‌اند». حذف «و زنده» از میان جمله نابجاست. پیش از این جمله هم یک بار افلاک و انجم را «زندگان و سخنگویان» گفته است.

۵۵. **ص ۱۳۸، سطر ۱۴:** «پس فرشتگان ابداعی مجرد اند»: در A چنین است: «پس فرشتگان ابداعی مجردات‌اند». روایت A غلط نیست.

۵۶. **ص ۱۴۶، سطر ۵:** «و کسی از فلاسفه منکر نیست - مگر یکی - مر خدای را...»:

جمله باید اینگونه باشد: «و کسی از فلاسفه منکر نیست مر یکی خدای را...». «مگر»، تصحیف و تکرار سهوی «منکر» در همین جمله است از سوی کاتب. وانگهی، در ادامه همین جمله آمده است: «... و همگان دلیل بر یکی خدای از کثرت اجزاء عالم گرفته‌اند». باید به این نکته توجه داشت که این جمله در فصل مربوط به شرح یکی آمده و کلّ فصل درباره یکی است و این بند، در «یکی خدا» ست از دیدگاه فلاسفه. اگر صورت متن، یعنی ضبط «مگر یکی» را بپذیریم، حاصل سخن این خواهد بود که همه فلاسفه به وجود خدا معتقدند، مگر یک نفر که وجود خدا را منکر است. این ضبط نمی‌تواند صحیح باشد، اولاً به این دلیل که سخن این بند، نه در وجود خدا، بلکه در یکی خدا و نفی کثرت از صانع است و دوم این که اگر ناصر خسرو نظر همه فلاسفه را گفته و به منکر وجود خدا که یک فیلسوف پیش نبوده، اشاره کرده، چنانکه شیوه اوست، قاعدتاً باید به تفصیل به نظر و استدلال او می‌پرداخت؛ نام او را می‌گفت و دیدگاه او را با استدلال رد می‌کرد و از مسأله‌ای با این اهمیت، چنین سرسری و گذرا نمی‌گذشت؛ همچنانکه درباره زکریای رازی از نقد و رد دیدگاه‌های او نگذشته است.

۵۷. ص ۱۵۰، سطر ۶ تا ۹: «معادن سه نوع است: یک نوع خاکی است که بگدازد > و <

بسوزد چون زاگها و سُرْمه و جز آن؛ و دیگر نوع هوایی است که نگدازد و نسوزد > چون... < و سه دیگر آبیست که بگدازد و نسوزد چون گوگرد و قیر و جز آن.»: این بخش از متن جامع‌الحکمتین، ترجمه عین متن رسائل اخوان الصفاست. متن رسائل اخوان الصفا چنین است: «و المعادن ثلاثة أنواع: ترابیه لاتذوب و لا تحترق کالزاجات و الکحل، و حجر یذوب و لایحترق کالذهب و الفضة و النحاس و ما شاکلها، و مائیه تذوب و تحترق کالکبریت و القیر و غیرهما.» (اخوان الصفا ۱۴۱۲: ۳/۴۰۴ - الرسالة المبادیء العقلیة علی رأی اخوان الصفا). با توجه به متن عربی رسائل اخوان الصفا، متن جامع‌الحکمتین را باید چنین اصلاح کرد: «معادن سه نوع است: یک نوع خاکی است که نگدازد و نسوزد چون زاگها و سُرْمه و جز آن > و دیگر نوع سنگ < است که بگدازد و نسوزد، > چون زر و سیم و مس و جز آن < و سه دیگر آبی است که بگدازد و بسوزد، چون گوگرد و قیر و جز آن.»

در A در سطر ۷، «نگدازد» و «نسوزد» (حرف اول بی نقطه) است، مطابق متن رسائل اخوان الصفا و تبدیل آنها به «بگدازد» و «بسوزد» خطاست. در سطر ۸، A «نگدازد» و «نسوزد» (حرف اول بدون نقطه) است. در سطر ۹ نیز A «بسوزد» است، مطابق متن

رسائل اخوان الصفا و تبدیل آن به «نسوزد» خلاصت. فی الجملة، صورت درست متن بویژه نقطه‌گذاری افعال (از گذاختن و سوختن) و نیز افتادگی متن، همان است که گفتیم.

۵۸. ص ۱۵۰، سطر ۱۳: «یک نوع آن است که بنشانندش و بماند به عمرها چون درختان...» در A اینگونه است: «یک نوع آن است که مر او را بنشانند و بماند به عمرها چون درختان...». جمله بر طبق A درست است و حذف «مر او را» و افزودن «ش» به «بنشانند» ضرورت ندارد.

۵۹. ص ۱۵۱، سطر ۱۳: «از نامه‌ها ایشان پرسیدم»: در A «از نامه‌ها ایشان بر رسیدم» است. «بر رسیدن» در جایی از جامع‌الحکمتین (۸۰) در ترجمه «استخبار» آمده است: «و چهارم قسم از اقسام سخن استخبار آمد، یعنی بر رسیدن که چون و چرا واجب است از آنچه شنوند...». در شعر ناصر خسرو هم هست:

از مذهب خصم خویش بررس تا حق بشناسی از مزور
همچنین در تاریخنامه طبری: «و دیگر روز مولایی از آن خویش را، مرزوق نام، پیش خواند و او را گفت برو پنهان و بررس از دبیران و مستوفیان تا بومسلم از لشکرگاه عبدالله بن علی چه یافته است...» (بلعمی ۱۳۷۳: ۴/۱۰۷۹)

و در ظفرنامه حمدالله مستوفی است:

- چو این گفته شد، شد جوان ناپدید پیمبر ز جبریل از او بر رسید
- چو راهب ز دیر آن شگفتی بدید بیامد ز احوال او بر رسید
(حمدالله مستوفی ۱۳۸۰: ۹۲ و ۲۳)

بنابراین، تبدیل «بر رسیدم» مذکور در A، به «پرسیدم»، ضرورت ندارد.

۶۰. ص ۱۵۲، سطر ۱۱: «و جسم و روح نوعه‌ها اویند، بدانچ هر دو جوهر اندر جوهر مطلق معقول است نه محسوس»: به نظر می‌رسد جمله را باید اینگونه خواند: «و جسم و روح نوعه‌ها اویند، بدانچ هر دو جوهراند و جوهر مطلق معقول است نه محسوس». ناصر از قول ارسطو چنین روایت می‌کند که جوهر، جامع روح و جسم است: «پس نامی جستم که ارواح را با اجسام گرد آرد، و آن نام را "جوهر" یافتیم. و چون چیزی > دیگر < ندیدم، گفتم: جوهر جنس‌الاجناس است که برتر ازو جنس نیست، و جسم و روح نوعه‌ها اویند، بدانچ هر دو جوهراند و جوهر مطلق معقولست نه محسوس...». از جمله «بدانچ هر دو

جوهر اندر جوهر مطلق معقول است نه محسوس « مفهوم درستی استنباط نمی‌شود. در کتابت این نسخه، تصحیف «و» به «ر» محتمل است.

۶۱ ص ۱۵۲، سطر ۱۵: «آنگاه باز حیوان - که یک نوع بود مر جسم را - جنسی آمد مر گاو و خر و مردم و جز آن را»: در A «جنس» است و همین درست است. در سطر بعد می‌خوانیم: «و مردم نوع الأنواع آمد و هیچ چیز را جنس نیامد...»

۶۲ ص ۱۶۰، سطر ۱۴: «دیگر علمی که آن از قرآن... به معاونت امامان و حجتان حاصل آید...»: در A «و دیگر علمی که...» است و حذف «و» ضرورت ندارد.

۶۳ ص ۱۶۲، سطر ۱۱: «... والله لایهدی الظالمین»: آیه ۸۱ سوره آل عمران است. در A چنین است: «... والله لایهدی القوم الظالمین» و در قرآن هم همین است. ترجمه آیه در متن جامع‌الحکمتین نیز این است: «... و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را»؛ بنا بر این، واژه «القوم» در چاپ از قلم افتاده است.

۶۴ ص ۱۶۳، سطر ۸: «ای گروندگان، بترسید از خدای...»: ترجمه آیه قرآن است (با آنها الذین آمنوا اتقوا الله...). در A «گرویدگان» (یعنی گرویدگان) است و همین درست است. ناصر خسرو یک بار در زادالمسافر «گرویدگان» آورده: «... نبینی که خدای تعالی مر گرویدگان خویش را همی گوید که درجات هستند بر نزدیک خدای تعالی...» (زادالمسافر ۱۳۸۴: ۱۷۸). «گرویدگان» کاربرد قدیم دارد؛ مثلاً در تفسیر قرآن مجید، نسخه کمبریج آمده: «اگر هستی شما گرویدگان به خدای و به روز رستاخیز...» (تفسیر قرآن مجید، نسخه کمبریج، ج ۱: ۶۹، ۲۱۵ - نقل از: ابن سینا ۱۳۶۴: ۹۷)

۶۵ ص ۱۶۷، سطر ۹: «و بدین سبب که این سؤالات برین سه نوع است، همی گمان افتد که این بیت‌ها اندرین قصیده کسی بیفزودست بدانچ این نه سؤال حکماست تا این مرد بدین سؤالات محالات آزمایش کردست اهل روزگار خویش < را >»: در A «تا» بدون نقطه است و به نظر، «یا» درست است.

۶۶ ص ۱۶۸، سطر ۱۵: «تا او را همی بسوی < مقناطیس > کشید...»: در A «بسوی» را «بوی» (یعنی به وی) هم می‌توان خواند و به نظر همین درست است. در سطرهای بالاتر، مقناطیس را یاد کرده و در اینجا «وی» به آن باز می‌گردد، نیازی هم به افزودن < مقناطیس > به متن نیست.

۶۷. ص ۱۷۲، سطر ۱۶: «چنانک خویشان را بر بوی دهان آب او هلاک کند.» در A نیز چنین است. چند سطر بالاتر گفته است: «... و اگر که موش ... بوی لعاب آب دهان پلنگ بیابد، چه عجب است؟»، بنابراین، در اینجا، متن باید اینگونه باشد: «چنانک خویشان را بر بوی آب دهان او هلاک کند.»

۶۸. ص ۱۸۲، سطر ۵: «... مرین را جز کسانی که هوش نفسانی‌شان گشوده شد، نتوانند شنودن.» شاید «گوش نفسانی‌شان» بهتر باشد، به قرینه این که چند سطر بالاتر، از چشم بصیرت و بی‌چشم ماندن منکر حق و گمراه شدن او سخن رفته است و آیه «و منهم من ينظر اليك أفأنت تهدي العمى و لو كانوا لا يبصرون» نقل شده است. در قرآن، آیه پیش از آن (یونس: ۴۲)، این است «و منهم من يسمعون اليك أفأنت تسمع الصم و لو كانوا لا يعقلون» (گروهی از آنان به سوی تو گوش فرا می‌دهند (اما گویی هیچ نمی‌شنوند و کردند)، آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هرچند نفهمند؟) مسلماً اینجا مقصود گوش و چشم باطن است نه گوش و چشم ظاهر و در متن نیز «گوش نفسانی» مناسب‌تر است.

۶۹. ص ۱۸۲، سطر ۱۴: «... تا چو شکسته شود، بر آن سرب اندر بماند و بجهد، کآن گوهر خشک و سخت چهنده است.» سخن از این است که الماس را چون بخواهند بشکنند، سرب را بر روی سندان پهن می‌کنند؛ الماس را روی آن می‌نهند و با پولاد آبدار بر آن می‌کوبند تا «چون شکسته شود، بر آن سرب بماند و نجهد»، چون الماس «گوهری خشک و سخت چهنده است» و اگر سرب زیر آن نباشد، چون با پولاد آبدار بر آن بکوبند، چون شکسته شد، می‌جهد. در A «نجهد» (حرف اول بی‌نقطه) است و باید آن را «نجهد» خواند، نه «بجهد». «بجهد» متن چاپی، خطاست.

۷۰. ص ۱۸۲، سطر ۱۳: «آنگه بوسیله پولاد آبدار و خایسکی مر آن را بر آن سرب بشکنند.» در A «خایسک» است و افزودن «ی» به آن ضرورت ندارد.

۷۱. ص ۱۸۴، سطر ۶: «تبت ولایت عظیم است و آنجا سلطان است و لشکر است و خردمندان اند، و هر کجا لشکر و سلطان باشد و مردمان خراج‌گزار باشند، واجب نیاید که چو ستوران باشند...» در A به جای «خردمندان»، «حرفندان» است. به نظر می‌رسد، در سیاق جمله، «خردمندان» بی‌مفهوم و نابجا باشد و همان روایت A یعنی «حرفندان» یعنی اهل

حرفت (حرفه) و پیشه‌ور یا «حرفتمندان» درست باشد. متن به دو بخش تقسیم شده؛ نخست گفته است که در تبت سلطان و لشکر و حرفتمندان ها هست. آنگاه گفته است در جایی که سلطان و لشکر و خراج گزاران باشند، چنین و چنان است... . خراج‌گزاری، بیشتر با اهل حرفت و پیشه‌وران و بازاریان مناسبت دارد تا خردمندان. اشاره قاضی احمد تتوی (قرن ۱۰) در *تاریخ الفی*، بامعناست: «... اهل بازار و حرفتگران را نیز به تجمل تمام آراسته، روی به استقبال ایشان نهاد.» (قاضی احمد تتوی ۱۳۸۲: ۳۸۰۳) حرفتگران را در ردیف اهل بازار ذکر کرده است. اما کاربرد «حرفتمندان» یا «حرفتمندان» را در جایی ندیده‌ام.

۷۲. **ص ۱۸۶، سطر ۱۱:** «پس نخست نطق است و آن مر نفس را جوهری است اندر حدّ قوّت و چو به فعل آید - آعنی چو مردم تمام شود و چیزی خواهد گفتن - نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تدبیر اندر نفس...»؛ فصل ۱۶ کتاب در پاسخ به پرسش‌هایی درباره مفهوم نطق و قول و کلام است. در این جمله به جای «خلق»، «نطق» درست است: «پس نخست نطق است و آن مر نفس را جوهری است اندر حدّ قوّت و چو به فعل آید - آعنی چو مردم تمام شود و چیزی خواهد گفتن - نخست ازو نطق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تدبیر اندر نفس...»

۷۳. **ص ۱۸۸، سطر ۱۳:** «و گفتند که دهر با عقل مع است یعنی با او برابر است.»؛ در A به جای «مع»، «معا» است و آن را باید «معا» خواند و به نظر می‌رسد همین «معا» بهتر باشد. این کاربرد در متون کلامی و فلسفی قدیم بسیار رایج بوده است: «و ذکر آن الدنور قد یلزم الصّوره و الهیولی معا» (شهرستانی ۱۳۶۴: ۲/۴۱۹)؛ «و اذا تقرّر أن وجود النّفس و حدوث المزاج معا» (ابن سینا ۱۳۸۲: ۱۲۴)

۷۴. **ص ۲۰۰، سطر ۴:** «پس هر که خویشتن را بینا کند، فایده آن مر او را باشد و هر که نابینایی گزیند، زبان برو باشد.»؛ در A اینگونه است: «... و هر که نابینایی گزیند، زبان آن برو باشد.» حذف «آن» ضرورت ندارد، بویژه پس از موازنه این جمله با جمله قبل.

۷۵. **ص ۲۰۳، سطر ۵ و ۶:** «و ماه که به جوهر مبدعیست الهی، و جوهر آفتاب است، مثل است بر وصی کو جوهر رسول الله است.» بنا بر آنچه در این متن آمده، ماه، جوهر آفتاب است و وصی، جوهر رسول است، اما در جامع‌الحکمتین، جایی نگفته است که جوهر آفتاب، ماه است و جوهر رسول، وصی. به نظر می‌رسد، متن را اینگونه بخوانیم درست‌تر است: «و ماه که به جوهر مبدعیست الهی، و جوهر آفتاب است، مثل است بر وصی کو

جوهر رسول الله است.» در جایی از جامع‌الحکمتین درباره ماه و آفتاب گفته است: «ماه به جوهریت به آفتاب نزدیک بود» (۲۰۲) و درباره وصی و رسول گفته است: «رسول مصطفی (ص) به مکه مروصی خویش را گفت که او از من است و من از وی‌ام» (۲۳۶)، یعنی ماه از جوهر آفتاب است و وصی از جوهر رسول است.

۷۶. ص ۲۰۵، سطر ۸: «آرد را نباید بیختن به آلتی، و بیزندگان [آن] را نیز به علمی ساخته‌اند ... باز آن برشته بباید بیختن به آلت‌های علمی از تنور و تاوه و جز آن ... و پزنده مر آن نان را به علم و تدبیر پزد»: در A «بختن» است، یعنی «پختن». متن را چنین باید خواند: «آرد را بباید بیختن به آلتی، و بیزندگان [آن] را نیز به علمی ساخته‌اند ... و باز آن برشته بباید پختن به آلت‌های علمی از تنور و تاوه و جز آن ... و پزنده مر آن نان را به علم و تدبیر پزد». بنابراین، نخست، آرد را بباید بیختن به آلت‌ها (بیزندگان آن کار را می‌کنند)، آنگاه آن را بباید پختن در تنور (و پزنده آن کار را می‌کند).

۷۷. ص ۲۰۵، سطر ۶: «و بیزندگان را نیز به علمی ساخته‌اند»: با توجه به معنا و مفهوم متن و به قرینه عبارت «و پزنده مر آن نان را به علم و تدبیر پزد» (سطر ۱۰) جمله باید اینگونه باشد: «و بیزندگان <آن> را نیز به علمی ساخته‌اند»، یعنی «آن آلت» را. ۷۸. ص ۲۰۹، سطر ۳: «گفت: شما را بیافریدیم و بیپروریدیم اندر آنچه شما ندانیدم...»: در A «بیپروریدیم» است و نیازی به تبدیل آن به «بیپروریدیم» و ساختن سجع با «بیافریدیم» نیست.

۷۹. ص ۲۰۹، سطر ۵: «پس چنانک جسد ما را مادر پرورد بقوت پدر، نفس ما را نیز مادر پدر است.»: در A «بقوت» است و تشدید را مصححان افزوده‌اند. به نظر می‌رسد «قوت» (qut) به معنی خوراک درست باشد، نه «قوت» به معنی نیرو. چند سطر پایین‌تر می‌خوانیم: «... و چنانک فرزند از مادر برآید، طعامی که پدرش بیارد مر آن فرزندان را نشاید ازو خوردن، بل نخست مادرش آن را بخورد، و اندر ترکیب خویش مر آن را شیر نرم و خوش‌گوارنده گرداند، آنگه مر آن را به فرزند دهد...».

۸۰. ص ۲۱۶، سطر ۹: «و ایثار [حرف دوم بی نقطه] و بی‌نهایت از آنک حس محال است»: مرحوم معین تصحیح این جمله را میسر ندانسته و در حاشیه این مسأله را متذکر شده است. در A چنین است: «و اثبات [حرف سوم و پنجم بی نقطه] روی نهایت از آنک حس

محالست». می‌دانیم که کاتب نسخه عمدتاً در گذاشتن نقطه‌ها مقید نبوده و از آنجا که نه فارسی می‌دانسته و نه عربی و کوشیده است تا واژه‌ها را نقاشی کند، مشکلات زیادی در خوانش کلمات نسخه پدید آمده است. در جمله پیش از این سطر، گفته است: «...آن‌گاه گفته باشد که بی‌نهایت عالم بوده است و بی‌نهایت خواهد بودن». پس در اینجا، از «دو بی‌نهایت» سخن رفته است. کلمه نخست این جمله مورد بحث را نیز در A به راحتی «اثبات» می‌توان خواند. بنابراین جمله را می‌توان اینگونه بازسازی کرد: «و اثبات دو بی‌نهایت از آنیک (= آن یک) جنس محالست» این پیشنهاد را پیش از این، فضل الرحمن در مجله «The muslim world» (جهان اسلام) مطرح کرده است؛ البته با استدلالی دیگر. خلاصه نظر او در بخش اضافات و استدراکات جامع‌الحکمتین، (۳۶۱) آمده است.

۸۱. ص ۲۱۹ و ۲۲۰: بند ۲۴۲ کتاب جامع‌الحکمتین درباره بیان اقسام جوهر طبیعت عالم

است و ذکر عناصر اربعه، به ترتیب از مرکز به بالا؛ نخست، خاک، دوم آب، سوم هوا، چهارم آتش یا ائیر و پنجم افلاک: «... گفتند که عالم بکلیت خویش یک جوهر است، و باقسام بسیار منقسم است، و هر قسمی را از اقسام او طبعی و صورتی دیگرست، و بر حسب آن طبع و صورت که هر قسمی را حرکتی است. و یکی از اقسام این جوهر - که جسم است - کو سرد و خشک و گران است، و میل سوی مرکز عالم دارد و شکل پذیر است و بآب آمیزنده است، و صنع نفس نمایی را مهیاست. و دیگر قسم از اقسام آنست که سرد و تر است و جای زیر خاک دارد و شکل پذیرست و با خاک آمیزنده است ... و سه دیگر قسم از اقسام جسم هواست ... و میان آتش ائیر و آب کلی میانجی است، ... و چهارم قسم از اقسام جسم آتش است که گرم و خشک است و سبک است، و مرکز گریزنده است و جای زیر هوا جوید ... و پنجم قسم از اقسام جسم افلاک است که مر او را طبیعتی نیست.» چنانکه ملاحظه می‌کنیم، این بخش در A و نیز در متن تصحیح شده به کوشش معین و کربن، از نظر جمله‌بندی، مبهم و نادرست است. متن باید اینگونه باشد: «... گفتند که عالم به کلیت خویش یک جوهر است و به اقسام بسیار منقسم است، و هر قسمی را از اقسام او طبعی و صورتی دیگر است و بر حسب آن طبع و صورت،*^۱ مر هر قسمی را حرکتی است. و یکی از اقسام این جوهر - که جسم است - ^۲خاک است*^۲ کو سرد و خشک و گران است و میل سوی مرکز عالم دارد و شکل پذیر است و به آب آمیزنده است و صنع نفس نمایی را مهیاست. و دیگر*^۳ قسم از اقسام، آب است*^۴ که سرد و تر است و

جای زیر*^۵ خاک دارد و شکل پذیر است و با خاک آمیزنده است... و سه دیگر قسم از اقسام جسم، هواست... و میان آتش ائیر و آب کلی میانجی است... و چهارم قسم از اقسام جسم، آتش است که گرم و خشک است و سبک است و مرکز گریزنده است و جای زیر*^۶ هوا جوید... و پنجم قسم از اقسام جسم افلاک است که مر او را طبیعتی نیست.

* ۱. در A و متن چایی، اینجا «که» دارد که زائد است.

* ۲. افزوده ماست.

* ۳. A و متن چایی: «و دیگر» است. شاید بشود آن را به «ددیگر» که شکلی از «دو دیگر» است، یعنی دوم، تبدیل کرد. ددیگر و سدیگر (سه دیگر)، مکرر در متون قبل و بعد از ناصر خسرو کاربرد داشته است. ر.ک: قراضه طبیعات: ۱۰۸؛ لغتنامه دهخدا، که بیستی از فردوسی را نقل کرده است؛ تاریخ سیستان: ۱۸۵، توضیحات مرحوم ملک الشعراء بهار؛ تاریخ بیهقی: ۱/۳۰۰، توضیحات خطیب رهبر (حاشیه ۲: ۲/۸۴۴ حاشیه ۱۸)، ۱۰۴۹ / ۳ (حاشیه ۱).

* ۴. A: «است»؛ متن چایی: «آنست»

* ۵. A و متن چایی: زیر

* ۶. A و متن چایی: زیر. در دو موضع ۵ و ۶ متن، «زیر» را به «زیر» بدل کردیم، برخلاف ضبط صریح A و متن چایی. ترتیب عناصر از مرکز به بالا که تقریباً در همه کتب قدیم حکمت و طبیعات از آن سخن رفته است، اقتضا می‌کند که اول خاک باشد، بالای آن آب، بالای آن هوا و بالای آن آتش و بعد از آن افلاک؛ مثلاً ابن سینا در رساله فارسی «رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات و تسلسل اسباب و مسببات»، گوید: «... چون از فلک قمر درگذشت، مادتی که مانده بود، ... جوهری گرم و خشک بود، آن را نار خواندند و هر آنچه از این مادّت از فلک به غایت دور افتاد از مرکز فلک راست بایستاد و قرار گرفت... جوهری شد سرد و خشک و آن را ارض خواندند... پس آنچه میان این هر دو جوهر نار و ارض بود، یک نیمه مجاور نار و یک نیمه مجاور ارض بود و آنچه مجاور نار بود... جوهری گرم بود و تر و آن را هوا خواندند و آن نیمه دیگر که مجاور ارض بود... جوهری حاصل آمد سرد و تر، آن را آب خواندند.» (۲۴ و ۲۵). عناصر اربعه در اینجا نیز به ترتیب از پایین به بالا چنین است: ارض، آب، هوا، آتش، افلاک. پس آب، زیر خاک است و آتش، زیر هوا.

۸۲. ص ۲۳۷، سطر ۵: «باز گوییم سخن خویش و گوییم...»: در A نیز چنین است، شاید «باز گردیم بسخن خویش و گوییم...» باشد. (ر.ک: توضیح درباره صفحه ۱۰، سطر ۱۰ در همین مقاله)

۸۳. ص ۲۳۷، سطر ۹: «... که جفت او ازو بوده است اعنی علی و فاطمه، و اگر...»: در A بعد از «علی و فاطمه»، «علیهما السلام» دارد و حذف آن نایجاست.

۸۴. ص ۲۳۷، سطر ۱۶: «گواهی»: در A «گواهی» است. این کاربرد در متون قدیم بی سابقه نیست.

۸۵. ص ۲۴۲، سطر ۱۵: «و تأیید بی تقدیم ممثول ابداع است بی تولید.»: در سطر قبل آمده: «... ثابت شاید کردن پدر نفسانی مر ناطق را و مادر نفسانی مر اساس را به تأیید بی تعلیم.» بنابر این، اینجا هم باید «و تأیید بی تعلیم ممثول...» باشد.

۸۶. ص ۲۴۴، سطر ۲: «... و چهارم پیشی شرف است، چو شرف حکیم و پیشی او بر درودگران»: در A «سرودگری» است. ظاهراً باید «سرودگوی» به معنی مغنی و مطرب باشد. تقابل شأن و مرتبه حکیم و مطرب در مجلسی و شرف حکیم بر مطرب معنادارتر است تا تقابل حکیم و درودگران و از طرفی، تصحیف سرودگوی به سرودگری بیشتر محتمل است تا تصحیف درودگران به سرودگری. پیش از این گفتیم که کاتب در همه جای متن گاف را کاف نوشته و تصحیف «و» به «ر» در کتابت، بسیار معمول است. قاعده دال و ذال هم رعایت شده است. شکل ظاهری ضبط نسخه، ذهن را دلالت می کند که شاید «سرودگر» باشد، اما سرودگر در متون و فرهنگها دیده نمی شود.

۸۷. ص ۲۴۴، سطر ۳: «و تقدّم ذاتی بر چیزهای عقلی افتد و جنس نوع از عقلیات است.»: متن را باید اینگونه بخوانیم: «و تقدّم ذاتی بر چیزهای عقلی افتد و جنس < و > نوع، از عقلیات است.»

۸۸. ص ۲۵۸، سطر ۱۳: «گواهی دهد که...»: در A «گواهی همی دهد که...» است و حذف «همی» نایجاست.

۸۹. ص ۲۶۰، سطر ۱۸: «مر بودش آسمانها را بر یکدیگر پیشی و سپسی زمانی نبود البتّه»: در A به جای «آسمانها»، «آسمان» است و بعد از آن باید «و زمین» را افزود تا جمله درست باشد؛ اینگونه: «بودش آسمان < و زمین > را بر یکدیگر پیشی و سپسی

زمانی نبود البته». این اصلاح را دو قرینه در متن تأیید می‌کند: ۱. «آسمان فایده دهنده است و زمین فایده پذیرنده است... و روا نیست اندر حکمت که ازواج را بر یکدیگر به زمان پیشی و سپسی باشد.» (۲۶۱ و ۲۶۲). در اینجا آسمان و زمین را ازواج گفته و پیشی و سپسی میان ایشان را روا ندانسته. ۲. «میان بودش آسمانهای ابداعی و خلقی و قولی و میان زمینهای آن هیچ پیشی و سپسی نبود.» (۲۶۳)؛ بنابراین، افزودن «ها» به «آسمان» ضرورت ندارد و باید کلمات «و زمین» را از نسخه، ساقط تلقی کرد و همچون بسیاری از موارد در متن، برای معنی‌دار شدن متن، آن را به متن افزود.

۹۰. ص ۲۶۱، سطر ۹: «چو حرکت سنگ از هوا سوی زمین به ذات و طبیعت که قصدش آن است که از آنجا که هست بر زمین آید کز آنجا رفته است.» اگر «که» را به «است» تبدیل کنیم، جمله بامعنا و درست خواهد شد.

۹۱. ص ۲۶۲، سطر ۱۰: «... درست شد که باران کتاب خدای محمد مصطفی ص بود...»: در A اینگونه است: «... درست شد که آسمان کتاب خدای محمد مصطفی ص بود...» و همین ضبط A درست است. مصححان، «آسمان» را با توجه به سطرهای ۳ - ۶ متن این صفحه به «باران» تغییر داده‌اند و خواهیم گفت که این تغییر، نابجا بوده و مفهوم جمله را نادرست کرده است. در سطرهای ۳ - ۶ چنین آمده: «و مر عالم دین را رسول آسمان است و وصی او زمین عالم دین است و باران از آسمان بدین زمین، کتاب مبارک قرآن کریم است... و دلیل بر آنک قرآن کریم به منزلت آب باران است، قول خدای است که مر باران را آب منزل مبارک گفت... و کتاب خویش را نیز منزل مبارک گفت...» آنگاه چنین گوید: «و چون مر این هر دو را منزل مبارک گفت و آن یکی از آسمان فرود آمده بود و این دیگر نیز از آسمان آمده بود، درست شد که آسمان [و نه «باران»] کتاب خدای [که به منزلت باران است]، محمد مصطفی ص بود.» یعنی کتاب خدا که به منزلت باران است، از آسمان عالم دین، یعنی محمد مصطفی (ص) به زمین آمده است. این خطا (یعنی تبدیل «آسمان» به «باران»)، جمله را از اساس بی‌معنی کرده است. اگر «خدای» را در سطر ۱۱، ساکن بخوانیم یا بعد از آن درنگ کنیم، ابهام رفع خواهد شد. این خطا، به نظر می‌رسد، از اینگونه خواندن متن حادث شده است: «درست شد که باران [به جای «آسمان» مذکور در A]، کتاب خدای محمد مصطفی ص بود» ترکیب «خدای محمد» در هیچ کدام از کتاب‌های منثور فلسفی و کلامی یا سفرنامه ناصر خسرو نیامده است.

۹۲. ص ۲۷۵، سطر ۱۲: «... بر درستی این قول که گفتیم "آفتاب روح عالم است" گواهی ماست.» به جای «گفتم»، «گفتیم» بهتر است، به قرینه «ما» و شیوه ناصر خسرو در سرتاسر متن که از خود به ضمیر جمع یاد می‌کند.

۹۳. ص ۲۷۶، سطر ۱۱: «ناچاره»: در متن تصحیح شده جامع‌الحکمتین، این اولین و تنها جایی است که به جای «ناچار»، «ناچاره» آمده است. اما در چهار مورد دیگر که در متن، «ناچار» ضبط شده، در A (تک‌نسخه خطی جامع‌الحکمتین) «ناچاره» ضبط شده (۱۲: ۱۲۳: ۱۷: ۱۲۴: ۳: ۱۲۴: ۵: ۱۳۴). بقیه کاربردهای این کلمه در متن (در صفحات ۱۴، ۳۴، ۵۵، ۵۶، ۷۱، ۱۲۲) در A «ناچار» و در متن تصحیح شده، «ناچار» است. در زاد‌المسافر در چندین جا «ناچاره» ضبط شده است: در صفحات ۳۵ (۲ بار)، ۵۱، ۹۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۷، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۰۹، ۴۲۷. در این موارد از چند نسخه‌ای که در تصحیح زاد‌المسافر از آنها سود جستند، برخی نسخ، برخی از موارد را «ناچار» ضبط کرده‌اند. کاربرد «ناچاره» در خوان‌الاخوان نیز سابقه دارد: در صفحات ۷، ۴۱، ۴۵، ۹۵ (۲ بار)، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۴۸، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۶. همچنین در دیوان ناصر خسرو:

همه همواره در خورشید پیوستند ناچاره به کلّ خویش پیوندد سرانجام هر اجزایی چند کاربرد از «ناچاره» را در برخی متون قدیم می‌توان نشان داد: ۱. در تاریخنامه طبری: ۱۰۷۷ / ۴؛ ۲. در تاریخ بیهقی، ج ۳ صفحات ۹۶۱، ۹۸۶، ۹۸۸، ۱۰۶۷، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶. ۳. در التفهیم بیرونی (رک: لغتنامه، ذیل: ناچاره). بنابراین، ضبط «ناچاره» در متن جامع‌الحکمتین، بر «ناچار» ارجح است و خود، می‌تواند از ویژگی‌های زبان متن به حساب آید و باید همه موارد کاربرد این واژه را در متن به «ناچاره» اصلاح کرد.

۹۴. ص ۲۷۹، سطر ۳: «ولیکن این نامها...»: در A «ولکن این نامها...» است و تغییر آن نارواست.

۹۵. ص ۲۹۶، سطر ۸: «... که تخته‌ء رویش گران باشد و پشتش سبک و تنگ باشد.»: ظاهراً «... تنگ...» باید باشد. در A «تنگ» است.

۹۶. ص ۲۹۸، سطر ۱۴: «... که مردی را دو چند فرمود دادن»: در A «... که مردی را دوچندان فرمود دادن» است و همین درست است.

۹۷. ص ۲۹۹، سطر ۹: «و مؤمن را که پسر است و روی سوی مادر علم دارد، دو بهره داده‌اند از مال دینی، و آن ظاهر و باطن شریعت است...» در A چنین است، اما به قرینه دو سطر قبل که گفته است: «لاجرم مر ظاهری را - که دختر است و پشت سوی مادر علم دارد - یک بهره دادند از مال و دین، و آن ظاهر شریعت و تنزیل کتاب است.» به نظر می‌رسد در اینجا هم «مال و دین» باید باشد.

۹۸. ص ۳۰۵، سطر ۹: «از بهره آنک مردان همی این چیزها را برین نهاد بینند...» در A «مردمان» است، و همین درست است. در اینجا سخن از «مردان» در مقابل «زنان» نیست، بلکه می‌گوید مردمان و انسان‌ها این چیزها را بر این نهاد می‌بینند و ...

۹۹. ص ۳۱۱، سطر ۴: «این مقدار مر این بیتها را که این مرد به آخر این شعر گفته است نقل کردیم، نه بر روی منازعت و مناقشت، بل از بهره آن تا...» در A «نقد کردیم» است و همین درست است. در همین متن گفته: «...کسی را طاقت آن نیست که این توحید را نقد [در A: نقل] تواند کردن... و نیز اطلاع است بدین نقد که ما کنیم همی مرین را بر صواب و خطای ایشان و نقد ما مر این سخنان را آن است که گوییم...» (۵۸ و ۵۹). ناصر خسرو اینجا «نقد» را به معنای نمودن صواب و خطای سخن به کار برده و آنچه در صفحه ۳۱۱ سطر ۴ آمده نیز به همین مفهوم است. چون از آغاز این فصل (ص ۳۰۶)، همه، اعتراض و خُرده گرفتن و انگشت نهادن بر سخن ابوالهثیم است و به نظر، بازنویسی متن بدین صورت درست‌تر است: «این مقدار > که < مرین بیتها را - که این مرد به آخر این شعر گفته است - نقد کردیم، نه بر روی منازعت و مناقشت > است <، بل از بهره آن > است < تا...»

۱۰۰. ص ۳۱۲، سطر ۱۰: «گفتند که مر ابوچهل را خواسته است»: در A «برچهل» است و «بوچهل» خواندن آن معقول‌تر است.

نتیجه گیری

آنچه گفته شد، حاصل مقابله مجدد تک‌نسخه شناخته شده کتاب جامع‌الحکمتین موجود در کتابخانه ایاصوفیه استانبول ترکیه با متن تصحیح شده کتاب جامع‌الحکمتین است که اساس تصحیح متن به دست محمد معین و هانری کربن نیز همان نسخه بوده است. با توجه به این که تصحیح کتاب جامع‌الحکمتین به دست محمد معین و هانری کربن، تنها تصحیح متن تا کنون

است و پس از آن هیچ کاری درباره این متن انجام نشده است، این نکات اصلاحی و پیشنهادهای جدید برای تصحیح متن، ضرورت تصحیحی مجدد از کتاب جامع‌الحکمتین ناصر خسرو را تقویت می‌کند.^۱ البته ذکر این موارد، چیزی از اهمیت و بزرگی کاری که پیش از این مرحوم محمد معین و پروفیسور هانری کربن انجام داده‌اند و در تصحیح متن و بازسازی آن از روی تک‌نسخه مغلوط و ناهموار آن کوشیده‌اند، نمی‌کاهد. بدون تشخیص‌های دقیق و حدس‌های بجا و درست مصححان و بازسازی و تصحیح متن به صورت موجود، متن کتاب جامع‌الحکمتین قطعاً نامفهوم و غیرقابل استفاده می‌بود و نکات مذکور در این مقاله که با مقابله مجدد متن چاپی و نسخه خطی به دست آمده، زمانی حاصل شده است که متن، به صورت موجود چاپ شده و اکنون در دست است؛ وگرنه تصحیح این متن برای اولین بار و با اتکاء به تک‌نسخه ایاصوفیه، جز از مصححان دانشمند کتاب، بر نمی‌آمد.

یادداشت‌ها

۱. نگارنده، تصحیحی جدید از متن کتاب جامع‌الحکمتین ناصر خسرو فراهم آورده و همه موارد مذکور در این مقاله و بسیاری موارد دیگر را در آن وارد نموده و تعلیقات و توضیحات لازم را بدان درافزوده است و امید دارد به زودی آن را منتشر نماید.

منابع

قرآن کریم

- ابن سینا؟ (۱۳۳۲)، قراضه طبیعیات، تصحیح غلامحسین صدیقی، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ اول.
- ابن سینا (۱۳۶۴)، ترجمه رساله اضحویه، مترجم نامعلوم، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.
- ابن سینا (۱۳۸۲)، الأضحویه فی المعاد، تحقیق حسن عاصی، تهران: شمس تبریزی، چاپ اول.
- اخوان الصفا (۱۴۱۲)، رسائل اخوان الصفا، تحقیق و تقدیم بطرس البستانی، ج ۳، بیروت، الطبعة الاولى.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۳)، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، ج ۴، تهران: سروش و البرز، ۱۳۷۸ - ۱۳۷۳، چاپ دوم.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح و شرح خلیل خطیب رهبر، جلد ۱ و ۳، تهران: مهتاب، چاپ چهارم.
- تاریخ سیستان (۱۳۶۶)، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور، چاپ دوم.
- حمدالله مستوفی (۱۳۸۰)، ظفرنامه، تصحیح مهدی مدائنی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- خلیفه، بهمن (۱۳۹۰)، «ترجمه کامل یکی از رسائل اخوان الصفا در جامع‌الحکمتین ناصر خسرو»، پژوهشنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی، (مجله تاریخ ادبیات) دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶۵/۳، تابستان ۱۳۸۹ (منتشر

شده در پاییز ۱۳۹۰)

- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، ۱۵ جلدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- زریاب خوئی، عباس (۱۳۳۱)، «کتاب جامع‌الحکمتین» در: مجله سخن، سال ۴ (۳۲-۱۳۳۱)، صص ۶۷۱-۶۷۴.
- شهرستانی (۱۳۶۴)، الملل والنحل، تحقیق محمد بدران، جلد ۲، قم: الشریف الرضی، چاپ دوم.
- قاضی احمد تتوی (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، جلد ۱، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- محمدبن سُرخ نیشابوری (۱۳۳۴)، شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی، تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسه: هنری کرین و محمد معین، تهران، قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه.
- معین، محمد (۱۳۶۳)، مقدمه بر جامع‌الحکمتین و اضافات و استدرکات انتهای متن. رک: ناصرخسرو (۱۳۶۳) جامع‌الحکمتین، ...
- مینوی، مجتبی (۱۳۲۰)، «قصیده چون و چرا»، در: مجله یادگار، شماره ۸، صص ۹-۲۱.
- ناصرخسرو، نسخه خطی کتاب جامع‌الحکمتین، موجود در کتابخانه ایاصوفیه استانبول ترکیه، به شماره ۲۴۹۴، عکس نسخه به شماره ۱۴۱، موجود در کتابخانه ملی ایران. [با نشانه A در این مقاله و در متن تصحیح شده کتاب به دست محمد معین و هانری کرین]
- ناصرخسرو (۱۳۶۳)، جامع‌الحکمتین؛ تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی: محمد معین و پروفیسور هانری کرین، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- ناصرخسرو (۱۳۷۲)، دیوان اشعار، تصحیح سیدنصرالله تقوی، تهران: دنیای کتاب، چاپ سوم. [رساله «خلاصه جامع‌الحکمتین» ضمیمه آن است]
- ناصرخسرو (۱۳۸۴)، زادالمسافر، تصحیح سیدمحمد عمادی حائری، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- ناصرخسرو (۱۳۸۴)، خوان الاخوان، تصحیح علی اکبر قویم، تهران: اساطیر.
- ناصرخسرو (۱۳۸۴)، وجه دین، (از روی چاپ انتشارات کاویانی، برلن)، تهران: اساطیر، چاپ دوم.